

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

حضور جابر بن عبدالله انصاری در کربلا در اربعین حسینی علیه السلام

در اربعین اباعبدالله الحسین علیه السلام همه‌ی عالم وجود، سوگوار این دردانه‌ی دستگاه آفرینش است. اربعین روزی است که واقعه‌های متعددی در آن ثبت شده است. یک ماجرا که مورد اتفاق همه‌ی مقتل‌نگاران و سیره‌نویسان است، مسئله‌ی حضور جابر بن عبدالله انصاری، صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، همراه عطیه، یار و همراه وفادارش، در سرزمین کربلا و زیارت تربت پاک اباعبدالله الحسین علیه السلام است. عزیزان مقدمات و شرایط این زیارت را شنیده‌اند. منتها برای به خاطر آوردن، اشاره‌ای عرض کنم.

روز عاشورا بعد از این‌که آن کارزار عجیب و ماندنی برای همه‌ی تاریخ رخ داد و در پایان روز، وجود مقدس اباعبدالله الحسین علیه السلام مظلوم و غریب و عطشان، در سرزمین تفتیده‌ی کربلا به شهادت رسیدند و درگیری به پایان رسید؛ لشکر عمرسعد که پیروزِ ظاهری میدان کارزار بودند، حمله کردند؛ خیمه‌ها را به آتش کشیدند و به غارت بازماندگان خیمه‌ی حسینی پرداختند. همزمان عمرسعد سر مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام را به چند نفر از مأمورانش سپرد تا به عنوان پیشگامان سپاه عمرسعد، زودتر خود را به کوفه برسانند و با عرضه کردن سر مطهر اباعبدالله علیه السلام خبر پیروزی نهایی عمرسعد بر اباعبدالله علیه السلام را به این زیاد اعلام کنند. سر مطهر را همراه خود آوردند؛ خولی با شتاب خود را به کوفه رساند که تا شب نشده و این زیاد به خواب نرفته است، خبر را برساند و جایزه و پاداشی از او بگیرد. منتها وقتی به کوفه رسید، دارالاماره تعطیل شده بود و این زیاد کسی را به حضور نمی‌پذیرفت. می‌دانید آن شب چه بر سر مطهر گذشت. فردای آن روز سر مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام بر این زیاد

عرضه شد و وقتی ابن زیاد نسبت به شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام مطمئن شد، دو پیک را مأمور کرد تا خبر این پیروزی را به دو نقطه‌ی حسّاس از حکومت اسلامی برسانند؛ یکی شام پایتخت حکومت، که پیک تیزپایی به سمت شام روانه شد و دیگری مدینه النبی صلی الله علیه و آله پایتخت معنوی دنیای اسلام؛ که پیک دیگری به سمت مدینه رفت. عمر سعد شب یازدهم را با سپاهیان در کربلا باقی ماند و صبح یازدهم، سپاهیان پیکرهای آلوده و ملوث کشته‌های سپاه خودشان را دفن کردند؛ در حالی که پیکر مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران صدیق و باوفایشان در ریگزار تفتیده‌ی کربلا، در معرض وزش تندبادهای صحرائی، بر زمین افتاده بود.

پیک اول به شام رسید. یزید مطلع شد، از این پیروزی خوشحال شد و به شدت شادمانی کرد. پیک دوم که به مدینه رسید، مردم مدینه با بُهت با این خبر مواجه شدند. برخی از صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله که هنوز باقی بودند، به شدت غمگین شدند. آنها خاطره‌ی ابراز محبت‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به اباعبدالله الحسین علیه السلام را به یاد می‌آوردند و می‌دیدند حکومت اموی با دردانه‌ی رسول خدا چه کرد!

جابر بن عبدالله انصاری صحابی خوبی برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و سنّ بالایی هم داشت، حسنین علیهما السلام به او عمو می‌گفتند و به شدت به او علاقمند بودند. جابر هم به شدت دل‌سپرده‌ی آنها بود. این است که وقتی خبر شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام در مدینه به او رسید، بی‌درنگ با یارش عطیه، برای آمدن به کربلا و زیارت تربت پاک حسینی علیه السلام مصمم شدند.

بارها اشاره کرده‌ام که این که نقل می‌کنند عطیه خادم جابر بن عبدالله انصاری بود، تصویر کوچکی از عطیه در ذهن‌ها ترسیم می‌کند. عطیه یک مفسّر و محدّث بزرگ است. این‌گونه نیست که فرد معمولی و دون‌پایه‌ای باشد؛ شخصیت بزرگی است. راز این را هم که خدمت به جابر را اختیار کرده بود، خدمت عزیزان عرض کرده‌ام. بعضی از کسانی که می‌خواهند در مسیر عبودیت و طریق بندگی حضرت حق و در راه دین رشد بزرگی نصیبشان شود، یک ولیّ خدا، یک انسان والامرتبه و عظیم‌القدر را پیدا می‌کنند و برای این که بتوانند بیست و چهار ساعت از محضر او بهره ببرند؛ برخلاف دیگر

شاگردان و مریدان که ممکن است تنها ساعاتی از روز اجازه داشته باشند در حضور او باشند؛ افتخار خدمت کاری آن شخص را پذیرا می‌شوند و از این طریق امکان پیدا می‌کنند دائماً در حضور او باشند و از همه‌ی حالات، رفتار و سخنان او بهره ببرند و درس بگیرند. عطیه هم از این شمار بود. کمالین که خود ائمه علیهم‌السلام هم از این نوع خدمت‌گزاران داشتند که بسیار عظیم‌القدرند. مثلاً قبر که غلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؛ فکر نکنیم او یک خدمت‌کار معمولی بوده است؛ او انسان اهل معرفت، اهل معنویت و شخص بسیار والامقامی است؛ منتها این توفیق فوق‌العاده‌ای بود که خدمت‌گزاری امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او این فرصت را می‌داد که بتواند همواره در کنار حضرت علی علیه‌السلام باشد و از وجود مقدس و نورانی ایشان استناره و کسب نورانیت کند. سایر ائمه علیهم‌السلام هم بعضاً چنین افرادی را داشتند.

عطیه خدمت کردن به جابر را در این سفر افتخاری برای خود و فرصتی برای همراهی و حضور در محضر جابر می‌دانست. این دو نفر از مدینه به سمت کربلا حرکت کردند. روز بیستم ماه صفر، صبح‌هنگام وارد سرزمین کربلا شدند. جزء به جزء ماجرا ثبت شده است.

جابر بن عبدالله انصاری در نهر فرات غسل کرد و جامه‌ی احرام بر تن پوشید که این خیلی معنا دارد. جامه‌ی احرام جامه‌ای است که برای طواف خانه‌ی خدا بر تن می‌کنند. گویا جابر با این عمل خود یک سخن بسیار بزرگ و عمیق را به همه‌ی آینده‌ی تاریخ خودش اعلام می‌کند. او می‌گوید حجّ حقیقی اینجاست؛ روح حج اینجاست. کعبه‌ای که در آن روزگار، مطاف کسانی بود که حسین علیه‌السلام را در سرزمین کربلا تنها گذاشتند، جز یک جنازه‌ی بی‌روح نبود؛ همان‌طور که اگر روح از پیکر انسان خارج شود، آن پیکر اثری ندارد؛ کاری از آن بر نمی‌آید؛ کسی نمی‌تواند فایده و بهره‌ای از آن ببرد؛ جنازه‌ی مرده‌ای است که گوشه‌ای افتاده است و بعد از چند صباح هم متعفن می‌شود و خودش منشأ بسیاری از آلودگی‌ها و انحرافات می‌گردد؛ جابر با عمل خود می‌گوید روح کعبه حسین علیه‌السلام است؛ روح کعبه ولیّ اعظم خداست. کعبه یک پیکر است؛ کعبه یک پوسته است؛ محتوای آن ولایت است و این یک باور عمیق برای همه‌ی ماست.

کعبه اگر حرمتی دارد به خاطر این است که محلّ تولّد امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ محلّ نزول نور ولایت علویّه در عالم خاک است. منهای آن، کعبه فقط یک اتاق است که با سنگ ساخته شده است. کعبه همه‌ی ارزشش را از حقیقت ولایت ولیّ الله اعظم گرفته است. کعبه‌ی بدون ولایت هیچ نیست؛ یک جنازه‌ی مرده است. یک پیکره‌ی بی‌خاصیت و بی‌اثر است. شاهدش را هم همین امروز در دنیا می‌بینیم. این طواف‌هایی که دور کعبه می‌شود، پیامدها و آثارش کو؟! بسیاری اشخاص هر ساله به مکه می‌روند؛ دور کعبه طواف می‌کنند؛ حج به جا می‌آورند؛ عمره‌های متعدّد می‌روند؛ اما کدام تحوّل؟ کدام آثار سازنده را از این طواف‌ها با خودشان به ارمغان می‌آورند؟ چرا؟ چون روح ولایت در این کعبه نیست. کعبه‌ی تهی از ولایت یک پیکره‌ی بی‌خاصیت و یک پوسته‌ی بدون محتواست. کعبه‌ای که می‌توان به دور آن گشت در حالی که پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را در غربت و تنهایی تشنه‌کام ذبح می‌کنند، چه خاصیتی دارد؟ چه بو و اثر و چه نشانه‌ای از حقیقت و شایستگی‌ها دارد؟ هیچ! لذا جابر جامه‌ی احرام بر تن می‌کند؛ یعنی حقیقت کعبه اینجاست؛ روح کعبه اینجاست.

گرچه من در روایات، مؤیدی برای این حرف ندیدم؛ ولی این حرف در افواه هست که وقتی حضرت بقیّة الله الاعظم ارواحناده ظهور فرمودند، قبله را به کربلا منتقل می‌کنند و مرقد مطهر حسینی علیه السلام قبله می‌شود. معنای این سخن آن نیست که از نظر جغرافیایی، سمت ایستادن برای عبادت، از شهر مکه به شهر کربلا تغییر می‌کند. این دریافت اشتباهی از این سخن است. قبله محلّ اقبال انسان است؛ محلی است که دل انسان به آن رو می‌کند؛ قلب انسان به آن متوجّه است؛ توجه انسان به آن متمرکز است؛ «قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۱ جایی که وجه انسان، وجهی همّت انسان، روی دل و قلب انسان، همه‌ی حواس و توجه انسان به آن سمت است، آنجا قبله است. این که قبله به کربلا منتقل می‌شود، یعنی روح کعبه، که حقیقت ولایت است، و ظهور ولایت در اوج قلّه‌ی آن، که عشقی است که اباعبدالله علیه السلام در عالم ظاهر کردند، آن عشق الهی بروز می‌کند و روح کعبه، که عشق حسینی است،

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۹.

قبله‌گاه قلب‌ها و دل‌های انسان‌ها می‌شود. آیا امروز علائم آن را نمی‌بینید؟ حتی به شکل ظاهری عرض کنم؛ مگر چند نفر به مراسم حج مشرف می‌شوند؟ حتی سال‌هایی که خیلی حج شلوغ است؛ می‌گویند امسال مثلاً دو میلیون نفر حاجی بود. امروز که اربعین است چند نفر در کربلای اباعبدالله علیه السلام بودند؟ این‌گونه که نقل شده است، شانزده میلیون نفر! آیا قبله به کربلا منتقل نشده است؟ محلّ توجّه دل‌ها و قلب‌ها کربلای اباعبدالله الحسین علیه السلام نشده است؟ و حال

صبر کن صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است

خواهید دید چه اتفاقی می‌افتد. همین که الان هست غیر قابل تصوّر بود؛ یعنی شما چند سال به عقب برگردید؛ می‌بینید شهر کربلا شهر غریبی بود. همین چند سال قبل وقتی وارد حرم اباعبدالله علیه السلام می‌شدید، به ندرت زائر داخل حرم بود. به شدت غربت بود. حرم خاک‌گرفته، کف حرم پر از ماسه‌های بادیه بود. کسانی که زمان‌های قبل از سقوط صدام به عتبات مشرف شدند، دیده‌اند که شرایط چگونه بود. آیا اصلاً قابل تصوّر بود روز اربعین، یا روز عاشورا، یا روز عرفه چنین جمعیتی در سرزمین کربلا جمع شوند؟ این همه زائر! آن هم با این حالت. کسی می‌خواهد به حج برود هواپیما سوار می‌شود؛ با آن همه پذیرایی‌های ویژه و هتل‌های بسیار مدرن و مجلّل و مجهّز که برای اسکانش در نظر می‌گیرند و وسیله‌های نقلیه‌ی بسیار مدرنی که برای جابجا شدن در فاصله‌های بین شهرها یا در داخل شهرها در اختیارش قرار می‌دهند؛ اما امروز چگونه افراد به زیارت اباعبدالله الحسین علیه السلام می‌روند؟ با پای پیاده، از فرسنگ‌ها دورتر. اقلّش این است که به نجف به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می‌شوند و بعد از زیارت مرقد مطهّر حضرت اسدالله الغالب، علی بن ابی‌طالب علیه السلام، با پای پیاده در هوای بسیار سرد یا به شدت گرم به سمت کربلا و حرم اباعبدالله الحسین علیه السلام به راه می‌افتند. بخشی از این پیاده‌ها با پای برهنه می‌روند، حتی کفش برپا ندارند؛ بعضی از جاهای مسیر کاملاً خاک و شن است، ریگ است؛ پاها آسیب می‌بینند؛ اما چه عشقی اینها را می‌آورد. یک گروه دیگر که از جنوب عراق پای پیاده راه می‌افتند؛ از بصره، پانصد، ششصد کیلومتر پیاده می‌آیند تا روز اربعین خود را به کربلای

حسینی علیه السلام برسانند. آیا این خبر نمی‌دهد که قبله دارد به کربلا منتقل می‌شود؟ قبله‌ی دل‌ها و جان‌ها به کربلا منتقل می‌شود؟

هرچه می‌خواهند بکنند؛ این وهابی‌ها چه می‌کنند؛ چه تبلیغاتی که ضدّ ولایت در سطح دنیا می‌کنند؛ این همه رسانه‌های مختلف، شبکه‌های ماهواره‌ای، سایت‌های اینترنتی، نشریات، روزنامه‌ها، مبلّغینی که به نقاط مختلف اعزام می‌کنند؛ پول‌هایی که خرج می‌کنند؛ اینها را که در جنبه‌ی تبلیغات و فرهنگی برای سرد کردن میدان عشق‌ورزی به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام انجام می‌دهند؛ آن هم از سفاکی‌ها و ددمنشی‌هایشان، انفجارهای انتحاری‌یی که گام‌به‌گام برای ترساندن و منصرف کردن از اقبال به اباعبدالله الحسین علیه السلام طراحی می‌کنند؛ اما چه اثری بخشیده و چه موفقیتی نصیبشان ساخته است؟ اینها واقعیّت است.

اگر نقل می‌کنند که متوکل عبّاسی برای این که نگذارد افراد به زیارت امام حسین علیه السلام بروند، می‌گفت اگر کسی بخواهد برود، باید یک دستش را بدهد ما قطع کنیم و عده‌ای می‌رفتند دستشان را می‌دادند و قطع می‌کردند و به زیارت اباعبدالله علیه السلام می‌رفتند؛ شاید برای برخی باورش دشوار بود؛ اما روی آوردن این همه زائر با وجود خطر عملیات تروریستی و انفجارهای انتحاری وهابیان سلفی، آن را کاملاً باورپذیر کرده است.

خدمتتان عرض کرده‌ام؛ با این که حج واجب است، اما به محض این که احتمال خطر جدّی‌یی مطرح شود، وجوب حج برداشته می‌شود. اما کربلا چه؟ روایات اهل بیت علیهم السلام را ببینید. هرچه شرایط سخت‌تر، هرچه خطر شدیدتر، تحریض و تشویق ائمه علیهم السلام برای این که به زیارت اباعبدالله علیه السلام بروید بیشتر. به ظاهر زیارت اباعبدالله علیه السلام عمل مستحبّ است؛ سفر حج واجب است؛ اما در سفر واجب حج به محض این که خطر جدّی‌یی پیش می‌آید، وجوب برداشته می‌شود. اما در سفر مستحبّ زیارت اباعبدالله الحسین علیه السلام هرچه خطر شدیدتر می‌شود، تحریض اهل بیت علیهم السلام بر تشرفّ به زیارت آن حضرت بیشتر می‌شود.

خواستم اشاره کنم که این عمل جابر که غسل می‌کند و جامه‌ی احرام بر تن می‌پوشد، چه معنای عمیقی داشت. جابر به زیارت کعبه‌ی دل‌ها آمده است. حسین علیه السلام قبله‌گاه قلوب اهل دل است.

جابر در حالی که به شدت متأثر و اشکریزان است، با گام‌های بسیار کوتاه حرکت می‌کند؛ با پای برهنه به سمت تربت اباعبدالله علیه السلام حرکت می‌کند و در گام‌هایی که برمی‌دارد، مشغول ذکر خدای متعال است. نقل شده است؛ خاک را می‌بویید و مسیر را پیدا می‌کرد.

این‌که گفته شده است جابر نابینا بود و چشم‌هایش کور شده بود، ظاهراً این‌گونه نباشد. سن بالا بود؛ کهن‌سال بود و چشم مقدار زیادی از دید خودش را از دست داده بود؛ چشمش کم‌سو بود؛ اما نابینا نبود. این هم که عرض می‌کنم به قرینه‌ای است که من از آن این نتیجه را گرفته‌ام.

جابر صحابی معمر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ رسول خدا به او بشارت دادند که تا پنج امام را خواهد دید و به او فرمودند وقتی به حضور پنجمین امام که هم‌نام من است، رسیدی؛ سلام من رسول الله را به او برسان. جابر در اوج کهن‌سالی خدمت امام باقر علیه السلام که در سنین آغازین عمر بودند مشرف می‌شود؛ سلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به محضر امام باقر علیه السلام می‌رساند. سپس سخن از لوحی به میان می‌آید که وقتی اباعبدالله الحسین علیه السلام متولد شدند، خدا برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هدیه فرستاد. آن لوحی نورانی بود که جبرئیل برای آن حضرت آورد و ایشان آن را به حضرت زهرا علیها السلام دادند. در کتب روایی معروف به لوح جابر یا لوح فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است^۲ و تمام سرگذشت آینده در آن ذکر شده است؛ تمام ائمه علیهم السلام را یک به یک نام برده است و این‌که در چه شرایطی مسئولیت امامت بر دوششان قرار خواهد گرفت؛ اینها در لوح جابر هست.

جابر مورد علاقه‌ی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بود. وقتی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام امام حسین علیه السلام را به دنیا آوردند؛ جابر هم برای عرض تبریک خدمت حضرت رفت. وقتی این لوح نورانی را دید پرسید که چیست و حضرت زهرا علیها السلام به او فرمودند ماجرای آن لوح چیست. او اجازه گرفت از روی آن لوح

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۲۷.

رونوشتی بردارد و متن لوح را روی برگه‌ای نوشت. جابر بن عبدالله انصاری سال‌های طولانی بعد، در اواخر عمرش، که با امام باقر علیه السلام ملاقات می‌کند؛ در آن تشرّف آن نوشته را خدمت امام باقر علیه السلام عرضه می‌کند و آن از رو می‌خواند و این نشان می‌دهد که چشم او در زمان امام باقر علیه السلام هم گرچه کم‌سو بوده است؛ اما قدرت دید داشته است. لذا این که نقل شده است جابر نابینا بوده است، درست نیست. چشمش نابینا نبود؛ کهن‌سال بود و چشمش هم طبیعتاً به اقتضای سنّ و سالش کم‌سو شده بود؛ اما این که با هدایت چشم حرکت نمی‌کرد؛ علتش سیل اشکی بود که از چشمانش جاری بود. نقل شده است خاک را می‌بویید و مسیر را پیدا می‌کرد. عزیزان با این بحث‌ها آشنا هستند؛ نیاز به توصیف زیاد و تشریح فراوان ندارد که انسان غیر از این حواسّ ظاهری، حواسّ باطنی دارد. انسان غیر از دیده‌ی بدن، چشم دلی دارد؛ غیر از گوش پیکر، گوش باطنی دارد. انسان غیر از شامه‌ی مادی و جسمانی، شامه‌ی روحانی دارد. چشم باطن چیزهایی را می‌بیند که چشم بدن قادر به دیدن آن نیست.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است، آن بینی

اگر گوش دل باز شود، صداهای ملکوتی را می‌شنود. اگر شامه‌ی روح بیدار شود، عطرهاى ملکوتی را استشمام می‌کند. این که جابر خاک را می‌بویید و مسیر تربت اباعبدالله علیه السلام را پیدا می‌کرد با شامه‌ی بدنش نبود؛ او با شامه‌ی روح و جان می‌بویید. کسی که این شامه در او بیدار شود، خیلی چیزها را می‌تواند با بوییدن تشخیص دهد.

از مرحوم حاج آقای دولابی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در حالات مرحوم حاج هادی ابهری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه خدمتتان نقل کرده‌ام؛ حاج آقا نقل می‌کردند این عاشق شیفته و مست عشق اباعبدالله الحسین علیه السلام، این مجنون عشق حسینی علیه السلام با شامه‌اش راهیابی می‌کرد. در یک محله که رد می‌شدیم با شامه‌اش تشخیص می‌داد؛ می‌گفت در فلان خانه اخیراً زائری از کربلا آمده است. با شامه‌ی روحش بو می‌کشید و تشخیص می‌داد. حتّی می‌فرمودند گاهی اوقات من جایی بودم و حاج هادی ابهری خبر نداشت. می‌فرمودند مثلاً مشهد مشرف شده بودند. حاج هادی ابهری که به مشهد آمده بود و خبر نداشت حاج

آقای دولابی هم آمده‌اند و کجا مقیمند؛ با بو کشیدن جای حاج آقا را پیدا می‌کرد و سراغ حاج آقای دولابی رضوان‌الله‌علیهما می‌آمد. این‌گونه است؛ اگر شامه‌ی روح بیدار شود، خیلی چیزها را تشخیص می‌دهد. کم‌این‌که اگر چشم دل باز شود، خیلی چیزها را می‌بیند. گوش دل باز شود، خیلی چیزها را می‌شنود. صداهایی در عالم وجود دارد که گوش ظاهر نمی‌شنود. گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش جابر با شامه‌اش مسیر را تشخیص می‌داد و در حالی که سیل اشک از دیدگانش جاری بود، با پای برهنه و جامه‌ی احرام بر تن، ذکرگویان به سمت تربت حسینی علیه‌السلام حرکت می‌کرد و بالأخره رسید. از عطیه خواهش کرد؛ گفت عطیه دست‌های من را روی قبر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بگذار. همین‌که عطیه دست‌های او را روی قبر حضرت اباعبدالله علیه‌السلام گذاشت، جابر بیهوش شد. عطیه به شدت نگران، یک مقدار آب آورد؛ به صورت جابر پاشید؛ جابر را به هوش آورد. همین‌که جابر به هوش آمد، چشم‌هایش را باز کرد و دید در کنار تربت اباعبدالله علیه‌السلام است؛ سه بار امام حسین علیه‌السلام را صدا زد: «یا حُسَيْنُ، یا حُسَيْنُ، یا حُسَيْنُ». صورت ظاهر، پاسخی نشنید؛ جابر کسی بود که هر وقت حسنین علیه‌السلام به او می‌رسیدند، به او سلام می‌کردند؛ با او سخن می‌گفتند؛ جابر عرضه داشت: «حَبِيبٌ لَا يُجِيبُ حَبِيبَهُ»^۳ آیا دوست پاسخ دوستش را نمی‌دهد؟! من غلام شما خاندانم. بعد جابر شروع کرد به پاسخ دادن به خودش. گفت ای حسین کی می‌توانی به من پاسخ دهی در حالی که رگ‌های گردنت را بریده‌اند و بین سر و بدنت جدایی انداخته‌اند. بعد شروع کرد عباراتی را در مقام زیارت به زبان جاری کرد و سلام داد به اباعبدالله علیه‌السلام و یاران باوفا و شهدای کربلا. متن زیارتی که جابر بن عبدالله انصاری به زبان جاری کرد، همان زیارتی است که در مفاتیح الجنان به عنوان زیارت نیمه‌ی ماه رجب نقل شده است. با این عبارت شروع می‌شود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ اللَّهِ». اگر یک اربعین خدا توفیق داد متن آن زیارت را با هم می‌خوانیم و شرح می‌کنیم. در هر دو زیارت اربعین خیلی نکته‌های عمیق و

۳. مجلسی، بحار، ج ۶۵، ص ۱۴۰.

درس آموزی وجود دارد. از متن همان زیارت‌ها می‌شود خیلی رازها را درک کرد و پی برد. جابر شروع کرد به زیارت کردن، سلام دادن، شهادت دادن.

جابر بعد از این که زیارتش تمام شد، خطاب کرد به اباعبدالله علیه السلام و یاران بزرگوارشان و به خدایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به حق مبعوث کرده است، سوگند یاد کرد که ما هم در مقام و مرتبت شما با شما شریکیم. این حرف خیلی عجیب بود. جابر می‌گوید ما هم با شما شریکیم! عطیه با این که یک دانشمند و محدث و مفسر و عالم است، اما حرف برایش ثقیل بود؛ نتوانست هضم کند. با تعجب و حیرت پرسید جابر چه می‌گویی؟! چگونه ما در مرتبت و درجه‌ی شهدای کربلا شریکیم؟ در حالی که ما مثل آنها از خانه و دیارمان آواره‌ی کوه و بیابان و دشت و صحرا نشدیم؛ مثل آنها سختی تحمل نکردیم؛ پیکرمان طعم تیر و تیغ‌ها را نچشید؛ به شهادت نرسیدیم؛ بین سر و بدن ما جدایی نیفتاد؛ خانواده‌ی ما یتیم و آواره‌ی دشت و صحرا نشدند. جابر چه می‌گویی که ما با آنها در مقام و مرتبت شریکیم؟! در پاسخ او جابر این حدیث را نقل کرد؛ گفت من از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا مَعَهُمْ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلًا قَوْمٍ أُشْرِكَ فِي عَمَلِهِمْ»^۴ هر کس گروهی را دوست بدارد، با آنها محسور خواهد شد و هر کس عمل قومی را دوست بدارد، در عمل آن قوم با آنها شریک است. خدا می‌داند، به خدا سوگند که من و یاران و دوستان من هم دل‌باخته‌ی حسین و عاشق حرکتی هستیم که امام حسین علیه السلام انجام دادند و لذا به این اعتبار ما هم با آنها شریکیم.

این یکی از ماجراهای اربعین است که اگر وقتی خدا توفیق داد بازش کنم، خواهید دید خود ماجرا و صحبت‌هایی که جابر کرده است، نکات فراوانی دارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۴. مجلسی، بحار، ج ۶۵، ص ۱۳۱.